جلسه 68-694

**‌شنبه - 10/11/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که بعد از حلق و تقصیر جمیع محرمات احرام حلال می‌شود بر متمتع مگر طیب و نساء.

قبل از این‌که حلق و تقصیر بکند جمیع محرمات احرام بر او حرام هست و لو روایات متعارض بودند. برخی از روایات مثل حسین بن علوان می‌گفت وقت رمی جمره عقبه که شد حل له کل شیء. با رمی جمره عقبه همه چیز حلال می‌شود. ولی گفتیم این حکمی است که لو کان لبان و وثوق به بطلانش پیدا می‌کنیم. بلکه به نظر ما اگر وثوق نوعی به کذب یک خبر پیدا بشود در ارتکاز عقلاء این حجت نیست؛ ارتکاز استنکاری دارند عقلاء نسبت به حجیت آن. و لذا دلیل حجیت خبر ثقه شامل او نمی‌شود. شامل خبر مخالف او که عبارت است از صحیحه معاویة بن عمار که اذا ذبح و حلق حل له کل شیء، دلیل حجیت خبر ثقه شامل این صحیحه معاویة بن عمار می‌شود.

و اگر تعارض هم مستقر بود تساقط کردند عرض کردیم رجوع می‌کنیم به آن طائفه سوم که ظهور دارد در تقریر ارتکاز سائل که با حلق محرمات احرام حلال می‌شود.

این را توضیح بدهم.

ما در اصول عرض کردیم گاهی دو نص داریم با هم تعارض می‌کنند. ولی یک خطاب سومی است که ظاهر هست و موافق هست با احد النصین. مثلا یجب اکرام العالم با لایجب اکرام العالم تعارض می‌کنند از باب تعارض النصین. اما یک خطاب سومی داریم اکرم العالم که ظهور دارد در وجوب؛ نص در آن نیست. وجهی ندارد که این خطاب سوم طرف معارضه باشد. عقلا که محال است طرف معارضه باشد؛ چون حجیت ظهور اکرم العالم در وجوب مشروط است به عدم نص معتبر که نافی وجوب هست. پس حجیت اکرم العالم مشروط است به این‌که لایجب اکرام العالم که نص معتبر است در عدم وجوب، حجت نباشد. حجیت اکرم العالم حجیة مشروطة بعدم حجیة لایجب اکرام العالم؛ چون حجیت ظهور مشروط است به عدم حجیت نص مخالف. ولی حجیت نص مخالف مشروط نیست. حجیت تنجیزیه است. هر قرینه‌ای نسبت به ذوالقرینة همین است. حجیت قرینه تنجیزیه است؛ غیر مشروطه است ولی حجیت ذوالقرینة مشروط است به عدم وصول قرینه معتبره بر خلاف. پس محال است بگوییم تعارض و تمانع بشود در مقام حجیت.

هیچ وقت بین یک شیئی که مقتضیش فرع بر عدم شیء آخر است مثلا ب مقتضیش فرع بر نبود الف هست. محال است که این ب که مقتضیش فرع بر انتفاء الف است مانع از وجود الف بشود. چرا؟ برای این‌که وجود الف مقتضیش موجود است؛ مانع آخری هم که ندارد. پس لامحالة موجود می‌شود. وقتی موجود شد دیگه ب مقتضی وجود ندارد. مانعیت ب فرع بر وجود مقتضیش است. با وجود الف ب مقتضی ندارد. امروز هم در بحث اصول اشاره کردیم. مثال عرفی هم دارد: پشه و باد. وجود پشه موقوف است بر انتفاء باد؛ یعنی بر انتفاء مقتضی باد که مانع آخری ندارد. وقتی باد آمد پشه از بین می‌رود در آن فضا. محال است که پشه بگوید من مانع از وجود باد می‌شوم. این محال است. پس تعارض اکرم العالم با لایجب اکرام العالم محال است. با یجب اکرام العالم هم که تعارض ندارند متوافقین هستند.

ولی این بحث عقلی است. من نمی‌خواهم بحث عقلی بکنم. ما مثل آقای صدر نمی‌خواهیم بحث را عقلی بکنیم بگوییم محال است اکرم العالم طرف معارضه باشد با لایجب اکرام العام. قبول داریم محال است اما نمی‌خواهیم بحث را عقلی محض بکنیم چون ممکن است یکی به ما اشکال بکند بگوید این مطالب درست. ولی شاید عقلاء حجیت اکرم العالم را در وجوب مشروط می‌دانند به نبودن نص معتبر بر عدم الوجوب فی حد ذاته و لو این نص معتبر فی حد ذاته مبتلی به معارض باشد. عقلاء می‌گویند ما وقتی این اکرم العالم را حجت بر وجوب می‌دانیم که لایجب اکرام العالمی که معتبر فی حد ذاته است نباشد. اگر لایجب اکرام العالم که معتبر فی حد ذاته است باشد و لو یجب اکرام العالم هم با او معارض است دیگر ظهور اکرم العالم را در وجوب حجت نمی‌دانیم. هر چی می‌گوییم ما برهان آوردیم می‌گوید غیر از این است که حجیت فعل من عقلاء است من باید بناء بر حجیت بگذارم من بناء نمی‌گذارم فعل اختیاری من است من بنائ نمی‌گذارم بر حجیت. حرف درستی هم هست حرف معقولی است.

ولی ما ادعایمان این است ارتکاز عقلاء هم همین است. عقلاء می‌گویند آن دو خطاب با هم درگیر هستند گناه این اکرم العالم چیست؟

بگذارید یک مثال واضح‌تری برای‌تان بزنم.

یک خطاب می‌گوید اکرم العالم؛ یک خطاب می‌گوید فی ترک اکرام العالم بأس؛ یک خطاب می‌گوید لاباس بترک اکرام العالم. شما چه می‌کنید؟ می‌گویید ترخیص در ترک ثابت نیست. ظاهر اکرم العالم وجوب است ترخیص در ترک هم ثابت نیست. معنایش همین شد. نصین تعارض کردند: فی ترک اکرام العالم باس، لاباس بترک اکرام العالم. نصین تعارض کردند. آمدید به ظهور اکرم العالم عمل کردید.

شبیه مرجعیت عام فوقانی. در مرجعیت عام فوقانی هم همین است. خاصین: اکرم النحوی لاتکرم النحوی تعارض کردند تساقط کردند رجوع کردید به اکرم العالم. چرا؟ برای این‌که ظهور اکرم العالم طرف معارضه نیست. اکرم النحوی که موافق با عموم است. لاتکرم النحوی هم که نسبتش با عموم نسبت قرینه و ذوالقرینة است.

در مانحن‌فیه هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم اذا رمیت جمرة العقبة حل لک کل شیء با آن صحیحه معاویة بن عمار که اذا ذبح و حلق حل له کل شیء تعارض النصین هستند رجوع می‌کنیم به آن ظهور خطاب‌هایی که تقریر سکوتی می‌کردند ارتکاز سائل را. سائل می‌گفت اذا حلق راسه هل یحل له فلان او فلان. امام هم با سکوت ظهور داشت که تقریر می‌کند امضاء سائل را. ولی اگر نصی بیاید بگوید که با رمی جمره حلال می‌شود کل شیء که تعارض ندارند با هم. جمع عرفی دارند. می‌گویند امام اینجا سکوت کرد جای دیگر بیان کرد.

این راجع به ما قبل الحلق و التقصیر. اما ما بعد الحلق و التقصیر.

[سؤال: ... جواب:] چند تا اشکال که وارد نکردیم. فقط اشکال‌مان عقلی بود. گفتیم با بحث عقلی محض نمی‌شود اینجا را تمام کرد. باید برویم سراغ ارتکاز عقلاء. یعنی طرف حساب‌مان عقل نیست. طرف حساب‌مان عرف بیسواد است. باید برویم با عرف بیسواد چانه بزنیم. ما این را گفتیم. ... اشکال صغروی؟ نه؛ معتبره اسحاق بن عمار را پذیرفتیم. ظهور در تقریر سکوتی دارد. معتبره اسحاق بن عمار را پذیرفتیم. گفتیم انصافا این ظهور دارد در تقریر سکوتی. ... حالا کبری را از ما بگیر. صغری را ما در ذهن‌مان این است که گفتیم. الان می‌گوییم که تقریر سکوتی دارد این معتبره استحاق بن عمار. و لو امام خودشان نفرمودند اذا حلق یحل له کل شیء. ولی ظهورش تقریر سکوتی است. یا یک چیزی است که حداقل قابل جمع عرفی است با این‌که امام یک جایی خودشان بفرمایند که اذا رمیت جمرة العقبة حل لک کل شیئ. حالا بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] صاحب وسائل اذا رمیت جمرة العقبة را گفته قید می‌زنیم: و ذبحت و حلقت. می‌گوید صحیحه معاویة بن عمار مجبورمان می‌کند. چکار کنیم؟ صحیحه معاویة بن عمار می‌گوید اذا ذبح و حلق حل له کل شیء. روایت حسین بن علوان می‌گوید اذا رمیت الجمرة العقبة حل لک کل شیء. با هم قید بزنیم. بگوییم اذا رمیت الجمرة العقبة و ذبحت و حلقت. [استاد:] واقعا این عرفی است؟ وقتی شما می‌گویید رمی جمره عقبه همه چیز بر شما حلال می‌شود یعنی نیازی به ذبح و حلق نیست. کالنص است. نه کالنص؛ عین النص است در این مطلب.

[سؤال: ... جواب:] روایات صیام [را] بنا نشد علیه ما استفاده کنید. آن را مرحوم نائینی فرمود: اقوی العمومات لایضر الصائم ما صنع است که تخصیص خورده است؛ تخصیص خورده است به عدل‌های دیگر. نه این‌که بیایند بگویند اذا رمیت الجمره العقبة بعد بگویند نه؛ رمی جمره عقبه تنها کافی نیست. بعدش ذبح هم بکنی بعدش حلق هم بکنی. خب یکباره می‌گفتید اذا حلقت. ... مثل این‌که بگوید درس ساعت هشت و نه که تمام شد بیا پیش من. بعدش بگویم و بعدش جلسه‌ای تا ساعت دوازده باشد بعد از او بیا. این جمع عرفی است؟ یکباره می‌گفتی بعد از جلسه تا ساعت دوازده. چرا می‌گویی که ساعت هشت تا نه جلسه تمام شد بیا. اذا رمیت الجمرة العقبة این است. این عرفی نیست.

راجع به بحث دیگر که بعد از حلق و تقصیر آیا در حج تمتع طیب حلال می‌شود یا باید طواف و سعی بکنیم تا طیب حلال بشود؟ مشهور گفتند بعد از حلق و تقصیر در حج قران و افراد، طیب حلال می‌شود. فقط می‌ماند نساء. لاتحل له النساء حتی یطوف للنساء. در حج تمتع طیب هم بعد از طواف و سعی حلال می‌شود.

عملا با ذبح حلق حلال می‌شود. با حلق یا تقصیر محرمات احرام غیر از طیب و نساء حلال می‌شود. با طواف و سعی طیب حلال می‌شود. با طواف نساء، نساء حلال می‌شود. یعنی می‌شود مراحل چهارگانه؛ عملیات تحلیلی.

دلیل مشهور روشن است؛ جمله‌ای از روایات:

صحیحه معاویة بن عمار: اذا ذبح الرجل و حلق فقد احل من کل شیء احرم منه الا النساء و الطیب فاذا زار البیت و طاف و سعی فقد احل من کل شیء احرم منه الا النساء و اذا طاف للنساء فقد احل من کل شیء احرم منه الا الصید.

این صید را بنده عرض نکردم چون مشهور قائل نیستند. اگر بخواهیم احتیاط واجب آقای خوئی را بگوییم، عملیات پنجم برای تحلیل صید این است که ظهر روز سیزدهم بشود. این دیگه عملیات نیست؛ قضا و قدر است. باید صبر کنیم. طواف نساء هم کرده؛ همه چیز بر او حلال شده؛ اما صید بر او حرام است طبق این صحیحه معاویة بن عمار و بعض روایات دیگر؛ تا ظهر روز سیزدهم. همان صید المحرم، همان صید الاحرام. نه صید الحرم؛ صید الحرم که ما دمتم فی الحرم صید الحرم بر شما حرام است؛ ربطی به احرام ندارد. صیدی که به سبب احرام حرام شده و لو خارج از حرم بروی، او تا روز ظهر روز سیزدهم به احتیاط واجب آقای خوئی ادامه دارد. ولی این خلاف مشهور است که ان‌شاءالله بعدا بحث می‌کنیم.

حالا راجع به همین بحث طیب ادامه بدهیم.

این روایت روشن است که می‌گوید طواف و سعی نکردی طیب هنوز حرام است.

صحیحه محمد بن حمران: سألت اباعبدالله علیه السلام عن الحاج غیر المتمتع ما یحل له؟ قال کل شیء الا النساء. و عن المتمتع ما یحل له؟ قال کل شیء الا النساء و الطیب.

در سرائر هم از نوادر بزنطی از جمیل بن دراج مشابه همین را نقل می‌کند: المتمتع ما یحل له اذا حلق راسه؟ قال کل شیء الا النساء و الطیب. قلت فالمفرد؟ قال کل شیء الا النساء. ثم قال و ان عمر یقول و الطیب. عمر در حج افراد هم می‌گفت طیب هم حرام است. یعنی فرقی بین حج افراد و حج تمتع نمی‌گذاشت.

اصل قیاس از همین شخص است بقیه، اتباع او هستند. و لذا قیاس می‌کرد. هست که مالک هم همین قیاس را کرده؛ گفته که نساء تا حرام هست استعمال طیب هم منشأ نزدیکی با نساء می‌شود. این هم باید حرام باشد. عطر می‌زند حالا یا خانم یا آقا عطر می‌زند تحریک می‌شود همسرش، کار دست هم می‌دهند پس باید طیب هم تا نساء حلال نشده حرام باشد. ای آفرین به این استدلال.

صحیحه علاء: قلت لابی‌عبدالله علیه السلام اذا حلقت راسی و انا متمتع اطلی راسی بالحناء؟ قال نعم من غیر ان تمس شیئا من الطیب. حناء اشکال ندارد حنا بگذار اما طیب ابدا.

این هم مربوط به حج تمتع است.

روایات دیگر هم هست: روایت عمر بن یزید، صحیحه منصور بن حازم، این‌ها هستند که بعدا اشاره می‌کنیم.

صحیحه حلبی هم هست: سالته عن رجل نسی ان یزور البیت حتی اصبح فقال ربما اخرته حتی تذهب ایام التشریق و لکن لاتقربوا النساء و الطیب. من هم گاهی طواف حج را تاخیر می‌اندازم تا بعد از ایام تشریق و لکن مواظب باشید نزدیک نساء و طیب نشوید. یعنی با حلق و تقصیر حلال نشده نساء و طیب.

در مقابل این روایات طائفه‌ای از روایات است که ظاهرش این است که طیب حلال می‌شود حتی بر متمتع به صرف حلق و تقصیر:

اولی صحیحه سعید بن یسار است: قال اباعبدالله علیه السلام عن المتمتع اذا حلق راسه قبل ان یزور البیت یطلیه بالحنّاء؟ قال نعم الحنّاء و الثیاب و کل شیء الا النساء. همه چیز حلال می‌شود به صرف حلق الرأس در حج تمتع و لو قبل از طواف؛ مگر نساء. تصریح می‌کند الحناء و الثیاب و الطیب. رددها علی مرتین او ثلاثا. دوبار یا سه بار تکرار کرد حضرت. قال و سألت اباالحسن می‌گوید خدمت امام کاظم علیه السلام رسیدم همین سؤال از امام صادق علیه السلام را از ایشان هم پرسیدم. ایشان هم فرمود نعم الحناء و الطیب و کل شیء الا النساء.

روایت دوم هم صحیحه ابو ایوب خزاز است. قال: رایت اباالحسن علیه السلام بعد ما ذبح، حلق ثم ضمد راسه بالمسک، با مسک حضرت سرشان را معطر کردند، در یک نقل دارد بالسک. سک هم یک نوع طیب هست. بعد دارد و زار البیت و علیه قمیص و کان متمتعا.

[سؤال: ... جواب:] مگر گفت و جامع النساء؟ ... و زار البیت. بعد ما ذبح حلق ثم ضمد راسه بالمسک. ... و زار البیت و علیه القمیص و کان متمتعا.

راجع به روایت اول، مرحوم شیخ طوسی در تهذیب و استبصار این روایت اول را که روایت صحیحه سعید بن یسار هست از کلینی نقل می‌کند ولی آن قبل ان یزور البیت را ندارد. می‌گوید که عن المتمتع اذا حلق راسه یطلیه بالحناء؟ ندارد قبل ان یزور البیت. بعد توجیه می‌کند؛ می‌گوید قابل حمل است بر این‌که بگوییم بعد ما زار البیت. می‌گوید بعد ما زار البیت یطلیه بالحناء و الطیب.

انصاف این است که اولا این خلاف نقل کلینی است؛ و هیچ اختلاف نسخه‌ای نقل نشده. البته ممکن است بگویید اینجا جایی نیست که بگوییم شیخ حواسش پرت شده؛ شیخ صریحا دارد استدلال می‌کند. اگر قبل ان یزور البیت بود که شیخ نمی‌گفت که این را حمل می‌کنیم بر لما بعد زیارة البیت. ولی نسخ کافی که این طبع دارد الحدیث هفتاد نسخه حدودا جمع کردند، حالا البته نمی‌دانیم همین جا هفتاد نسخه بوده، گاهی می‌بینید یک جلد هفتاد نسخه است بهر حال اینجا هفتاد نسخه نباشد گفت که هفتاد نسخه نباشد هفت تا نسخه که بوده، بعدش اصلا نیازی به این حرف‌ها نیست. آخه اذا حلق راسه را حمل می‌کنند بر این‌که و طاف بالبیت بعده؟ این عرفی است؟ اصلا عرفی نیست. حتی نبود این جمله در کلام کلینی هم، این حمل شیخ، عرفی نیست.

پس روایت اول دلالتش کاملا تمام است. سندش هم که خوب است.

روایت دوم یک مشکل سندی دارد؛ یک مشکل دلالی.

مشکل سندیش این است که دارد: یونس مولی علی. حالا ما نمی‌دانیم که کی اشکال کرده گفته این یونس کیست؟ یونس مولی علی کیست؟ آقای خوئی در این مستند الناسک دارد می‌گوید معلوم است در کافی گفته یونس مولی علی ابن یقطین و این همان یونس بن یعقوب است که ثقه است. در کافی گفته یونس مولی علی بن یقطین و آن هم که معلوم است که یونس بن یعقوب است. نه در کافی دارد یونس مولی علی بن یقطین. نه این‌که یونس مولی علی بن یقطین یونس بن یعقوب است. در کافی دارد: یونس مولی علی. بله شیخ در تهذیب دارد یونس مولی علی بن یقطین. نجاشی هم دارد یونس بن عبدالرحمن مولی علی بن یقطین کان وجها فی اصحابنا متقدما عظیم المنزلة. این یونس بن عبدالرحمن است؛ مولی علی بن یقطین هم هست و یونس بن عبدالرحمن هم جزء راوی‌های ابی ایوب خزاز است. سند مشکل ندارد ولی نه این‌که این یونس بن یعقوب است. پس سند مشکل ندارد.

 اما دلالت:

جواهر روایت را این‌طور نقل کرده؛ می‌گوید: و کان مقنعا. یعنی چی؟ یعنی می‌خواهد بگوید حضرت وقتی هنگام طواف بالبیت بود و مسک مالیده بود روی سر مبارکش، امام کاظم علیه السلام قمیص پوشیده بود و قناء هم بر سرش گذاشته بود... آخه یک شبهه‌ای داشتند آن‌ها؛ می‌گفتند که هنوز اعمال حج را تمام نکردیم چطور سرمان را بپوشانیم و لذا از امام هم سؤال کردند بعد از حلق و تقصیر می‌شود سر را پوشاند؟ امام فرمود یا بنی ان حلق راسک اعظم من تغطیتک ایاه. تو سرت را با تیغ زدی؛ آن مهم‌تر است یا کلاه بگذاری سرت؟ ان حلق راسک اعظم من تغطیتک ایاه. و لذا می‌گوید مقنعا می‌خواهد بگوید من دیدم امام قبل از طواف تغطیة الراس هم کرده بود. ندارد کان متمتعا. حالا که ندارد کان متمتعا قابل حمل است بر حج افراد. مسک مالیده بود حضرت چون در حج افراد قبل از طواف هم می‌شود مسک مالید. حکایت فعل است. امام این‌طور بود. خب امام شاید حج افراد بجا آورده بود. کما این‌که بعضی از ائمه حج افراد بجا می‌آوردند بخاطر ضعف.

بعد صاحب جواهر می‌گوید حالا اگر بعض النسخ را که دارد و کان متمتعا را حساب کنیم، فی بعض النسخ که و کان متمتعا، مگر امام این را فرمود؟ راوی گفت. راوی شاید اشتباه کرد. از کجا فهمید امام حجش حج تمتع بود. نیت خوانی کرده بود؟

واقعا این اشکال‌ها عجیب است:

اما این‌که و کان مقنعا ما که در هیچ نسخه‌ای ندیدیم و کان مقنعا نه این‌که اصل را بگیریم و کان مقنعا بعد بگوییم و فی بعض النسخ کان متمتعا. نگاه کنید کافی! باز می‌گویم طبع دارالحدیث با آن هفتاد تا نسخه. بعدش وافی، وسائل، مجمع الفائدة همه این‌ها دارد و کان متمتعا. یک جا ما ندیدیم بگوید کان متمتعا. حالا جواهر اشتباه کرده علی القاعدة اشتباه کرده چون اصل را گرفته و کان مقنعا. اگر می‌گفت و فی بعض النسخ می‌گفتیم شاید یک نسخه نادره ای پیدا کرده.

اما این‌که ایشان فرموده اگر کان متمتعا هم باشد، شاید اشتباه کرده راوی فکر کرده حج حضرت حج تمتع بود. اگر بنا است احتمال اشتباه راوی را بدهیم در امور حسیه، اصلا شاید همه روات اشتباه کردند در این‌که فکر کردند امام این‌طوری فرمود؛ شاید امام چیز دیگری فرمود. چه فرق می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] امور قریبه به حس است. ما ادّی الیک عنی فعنی یودی. اگر عمروی بیاید بگوید حج الامام حج تمتع و ضمد راسه بمسک بعد ان حلق راسه شما می‌گویی شاید عمروی اشتباه کرده؟ ما ادّی الیک عنی فعنی یؤدی. فاسمع له و اطع. چون ثقه است. ابی ایوب خزاز ثقه نیست؟ او از اجلاء اصحاب است.

[سؤال: ... جواب:] چون با حضرت این‌ها محشور بودند؛ می‌دیدند حضرت آمد طواف و سعی کرد بعد تقصیر کرد در بعض روایات دارد: ثم اتی بعض جواریه ثم اغتسل و احرم بالحج. از کجا می‌فهمیدند. خودمانی بودند. مثل حالا نبود که پشت پرده‌ها باشد؛ لایه‌های زیادی باشند. بالاخره با حضرت مأنوس بودند. حج حج تمتع است. بعد حضرت تقصیر کرد. بعد ممکن است بین عمره تمتع و حج تمتع خلافا لذاک الرجل و ارغاما لانف اتباعه بیایند بگویند او گفت أ نخرج و رئوسنا تقطر منیّا؟ در مقابل پیامبر که حج تمتع را تشریع کرد، گفت: أ نخرج و مذاکیرنا... شیعه با احترام، با عفت کلام نقل کرده. من یک مقدار بر خلاف عفت کلام صحبت کردم. شیعه می‌گوید در روایات ما می‌گوید أ نخرج و رئوسنا تقطر؟ اما اهل سنت خودشان ظاهرا گفتند عبارتش این بود که أ نخرج و مذاکیرنا تقطر منیا؟ این‌طوری به پیامبر اعترا کرد. خب ارغاما لانفه و انف اتباعه و محبیه اصلا مستحب هم ظاهرا هست بین عمره تمتع و حج تمتع عند القدرة و الاستطاعة... این مقدمات قریب به حس است چطور می‌خواهند بفمانند مطلب را؟

آقای خوئی دقت کنید! فرموده که من دلالت این دو روایت را قبول دارم و تعارض را مستقر می‌بینم بین این دو روایت و روایات طائفه اولی. نمی‌شود بین لایحل له الطیب با یحل له الطیب جمع عرفی کرد؟ این نمی‌شود. تعارض، مستقر است. حمل بر کراهت معنا ندارد. حمل بر کراهت در جایی است که یک روایت بگوید لاتفعل یک روایت بگوید لاباس به. اما روایت می‌گوید حلال نمی‌شود؛ یک روایت می‌گوید حلال می‌شود. تعارض مستقر است. و لکن روایات طائفه ثانیه موافق عامه است. ترجیح می‌دهیم طائفه اولی را چون مخالف عامه است. و بر فرض هم این را قبول نکنید تعارضا تساقطا مرجع اطلاق دلیل حرمت طیب است. تا قبل از اعمال حج اطلاق دلیل حرمت طیب شامل می‌شود. قدر میتقن این است که بعد از طواف و سعی طیب حلال می‌شود. قبل از آن اطلاق دلیل حرمت طیب محکّم است.

ما می‌گوییم جناب آقای خوئی!

اما مخالفت عامه شما از کجا می‌فرمایید عامه قائل به حلیت طیب بودند؟ بله شافعی، ابوحنیفه، احمد بن حنبل این‌ها معتقد بودند که به حلق و تقصیر طیب حلال می‌شود. ابن زبیر، علقمه، سالم، طاووس، نخعی، ابو ثور هم همین‌طور. اما کثرت این جمعیت یک وقت شما را دچار وحشت نکند. در مقابل مالک فقیه اهل مدینه می‌گفت طیب حرمتش باقی است بعد از حلق و تقصیر. عبدالله بن عمر که مقدس بود نزد آن‌ها و فقیه هم بود پیش آن‌ها، عروة بن زبیر این‌ها می‌گفت طیب حرمتش باقی است. روایتی هم از عمر نقل می‌کنند: اذا رمیتم الجمرة بسبع حصیات و ذبحتم و حلقتم فقد حل لکم کل شیء الا الطیب و النساء. سنن بیهقی این‌طور نقل می‌کند. و علامه هم این مطالب را در تذکره و همین‌طور ابن قدامه هم در مغنی ذکر کردند.

پس چطور می‌گویید بقاء حرمت طیب مخالف عامه است و حلیت طیب موافق عامه است؟ ما خبر مخالف عامه را اخذ می‌کنیم خبر موافق عامه را طرح می‌کنیم. نخیر.

[سؤال: ... جواب:] مالک عرض کردم قابل قیاس نیست با شافعی که اصلا بعد از امام صادق به دنیا آمده. ابوحنیفه هم که اصلا یک عالم مطرودی بوده از نظر حکومت و ترویج نمی‌کردند ابوحنیفه را. ... مالک هم فقیه مدینه بود. بالاخره روایت از عمر هم داشتند این‌ها. عبدالله بن عمر هم می‌گفت طیب حرام است. شما چطور این طرف را حساب نمی‌کنید با کیفیت بالایی که پیش آن‌ها دارد. در مقابل، کمیت بالایی از آن طرف هست اما اتباع آن‌ها چقدر بود؟ اغلبیت عامه حرف آن‌هایی را می‌زند که قائل به حلیت طیب بودند این معلوم نیست.

اما راجع به این‌که تعارضا تساقطا گفتید رجوع می‌کنیم به اطلاقات، آن را عرض کردیم موضوع آن اطلاقات حرمت طیب محرم است و عرفا بعد از حلق و تقصیر شخص محرم نیست. دیگه نمی‌شود به آن اطلاقات رجوع کرد. اگر می‌خواهید استصحاب کنید در شبهه حکمیه بسم الله. شما که قبول ندارید ما هم قبول نداریم. اطلاقات موضوعش محرم است اما جزما اما احتمالا. دیگه بعد از حلق و تقصیر این آقا محرم نیست.

این ادله تمام نشد. ببینیم چه باید کرد ان‌شاءالله فردا.